

عالم شعر

و

شاعر عالم

بقلم آقای خلیلی (اقدام)

مایه دلربائی چیست که هوشمندان را مفتون می نماید؟ روی زیبا یا گل نو شکفته، شعر نغز یا نغمه جان بخش؛ منظره طبیعی یا نقش و نگار؟ بالجمله جمال مادی و معنوی یگانه مایه عشق است و بس. بهمان اندازه که مردم در اشکال مختلف هستند. در ذوق و احساس؛ بر گزیدن یکی از مواهب طبیعت متفاوت می باشند باین اختلاف بر انتخاب یکنوع زیبایی یا پرستش يك اثر نیک اجماع دارند. اتفاق آنها بر خوبی جمال مادی چه در بشر و چه در حیوان و نبات یا جمال معنوی چه تصویرات و تخیلات و نغمات یکی از مسلمات است حتی کسی که يك ذوق مخصوص نسبت بیک نوع جمال دارد نمی تواند قسم دیگری را انکار نماید باین معنی اگر کسی دلباخته خوب رویان نمی باشد منکر فضل زیبایی نمی شود اگر دیگری چندان بشعر اهتمام نمی کند نمی تواند قسم خوب آنرا زشت بداند.

در معنویات هم اختلاف ذوق یا شدت و ضعف عشق نسبت بیک فن دون فن دیگری مشهود می شود یکی مست سماع الحان موسیقی می باشد و از شعر نغز بهره نمی برد دیگری بالعکس. آنانی که ذوق ادبی دارند نیز متفاوت هستند. یکی فن تغزل و معاشره و صفت بر رویان را می پسندد، دیگری وصف گل و نقش گلستان و تشبیه و استعاره را بر سایر اقسام ترجیح می دهد، آن یکی دوستدار فلسفه و عرفان و وعظ و حکمت و آن دیگر طالب تجسم حزن و اندوه و رثاء است.

از این بیان مفهوم میشود که هر فردی دلباخته يك نوع جمال است و هر گروهی طالب يك نحو زیبایی و تمام بشر عاشق مواهب طبیعت می باشند پس اگر مایه عشق بیک صورت ظاهر شود مظهر آن مورد تقدیس و تعظیم تمام بنی آدم می گردد و اگر يك مورد مطایب عامه مردم باشد باین معنی که هر ذوقی از آن بهره بسزا

برد می توان آنرا مایه دلربائی جامعه بشر گفت. فردوسی موهبت خدا و مظهر جمال حقیقی و شاهنامه مایه جاذبیت است که شامل جمال مادی و معنوی می باشد.

اگر ثابت کنیم که مطلوب بشر اعم از تغزل و حکمت و فلسفه و موعظه و عبرت، بلکه حتی مادیات که صورت زیبا و منظره دلربا و نقش و نگار است، اینها همه در شاهنامه موجود است آیا حق نخواهیم داشت که بگوئیم فردوسی معشوق بنی آدم و شاعر عالم است؟ آنچه را که بشر بالاتفاق می پسندند این است که مینگاریم:

پسندی و همداستانی کنی که جان داری و جان ستانی کنی

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

سیاه اندرون باشد و سنگ دل که خواهد که موری شود تنگ دل

بنزد مهان و بنزد کههان بازار موری نیرزد جهان

با این ابیات بلکه آیات و با این شعر بلکه وحی و الهام فردوسی از آسمان فرود آمده ولی درس زمین ایران. این زمین مفاخر بسیاری دارد و یکی از بزرگترین آنها فردوسی است که شاعر عالم است.

شعراء مراتب دارند. یکی الفاظ را بهم پیوسته نظم می کند، دیگری جمع بین معانی و الفاظ می نماید گاهی از خود وزمانی از دیگران اخذ می کند. شاعر کسی را گویند که کلمات او بمنزله وحی باشد، از خود مضمون بکرو معنی تغز و حکمت و بند داشته باشد. بیک چیز یا بیک محیط نگاه نمی کند، عالم را بنظر آورده برای اصلاح اهل عالم مانند انبیاء تعالیم و نظامات می آورد. همانطور که شرایع و ادیان مقدس است اشعاریکه بشر را تهذیب و ارواح را تربیت می کند مقدس می باشد. از اینجاست که فردوسی پیغمبر شعر و شاعر تمام بشر است و باید عالم بوجود چنین حکیمی که رأفت و مروت و عدل و احسان را منتشر نموده افتخار کند نه تنها ایران.

مگر دایچ گونه بگردد بدی بنیکی بیارای اگر بخردی

ستوده تر آنکس بود در جهان که نیکش بود آشکار و نهان

شعراء باز هم متفاوت هستند، یکی برای خود میگوید و گفته او باشخص خود می رود، دیگری برای یک گروه نظم می کند و صدای او را فقط در یک محیط

میشوند، دیگری برای دنیامی گوید، شعر او در اقطار عالم منتشر میشود؛ کوه و دره و دریا، سطح زمین و فضا معا و از انقباس اوست هر فردی يك فرد از آثار او ترنم کرده آنرا مایه عبرت میدانند، هر بیتش بريك حالت منطبق میشود، مثل است و تعلیم و حکمت و پند است، و سیاه نجات و مایه حیات اشخاص است، عنوان مراسلات و رمز تحریرات و رونق انشاء و ورد زبان پادشاهان و مورد استشهاد بزرگان و رسم جهان داری و لشکر کشی و دشمن کشی و دوست پروری، عزم و شجاعت و استقامت را داراست. بسا بیتی که از شاهنامه بزبان سرداران یا بخامه دبیران آمد و آتشی برای سوختن ستم برافروخت یا آتش ظامی فرونشاند، باعث هلاک یکی و موجب آزادی دیگری گردید. این است عالم شعر و این است شاعر عالم که امروز پس از هزار سال نام و نشان و شعر فردوسی سراسر گیتی را گرفته از روز نخست تا کنون فضا را پر از معنی نموده، بلغات مختلفه ترجمه و جشنها برای او برپا شده، طوس بسبب او بر پاریس و لندن و مسکو و برلن حکومت می کنند که مردم را گروهها گروه کرده هم آورده نام شاعر بشر را که مهدش ایران بوده احیاء می کنند. نام او زنده بوده ولی تکرار می نمایند تا عطر آن بمشام نفوس بشر برسد. تعالیم و حکم و امثال او مایه تربیت ارواح و تهذیب اخلاق خلق گردد.

هر آنکس که جوید همی برتری	هنر ها بیاید بدین داوری
یکی را ز فرهنگ باید نخست	دوم آزمایش بیاید درست
بسوم خرد باید و راستی	بشستن دل از کثری و کاستی
سپردن بدانای گوینده گوش	بتن توشه یابی بدل رای و هوش
چو با مرد دانات باشد نشست	ز بر دست گردد سر زیر دست
بدانش بود جان و دل با فروغ	نکر تا نگردی بگورد دروغ

فردوسی شعر برای ایران هم سروده، معنی حقیقی وطن پرستی و حب قوم و تقاضای بخسروان گیتی ستان و تمدن جهانگیر ایران و مباحثات با آثار و تعداد مکارم و علایم بزرگی و نظامات جهانداری و مبادی عدل و تنسیقات سیاه و فتوح سرداران و بناء قصور و ایجاد شهرها و نبرد با ملل عالم و تسخیر یونان و روم و ترك و عرب و تصرف

اروپا و آسیا و آفریقا بالجمله شجاعت و شرف را بجا آموخته، آنچه می دانیم و نمیدانیم و ممکن بود معنی آن از دست برود بزبان فرشتگان که شعر باشد آورده و بر لوح مقدس تاریخ نگاشته تا ما امروز بدانیم و اعقاب ما و لو پس از هزار سال دیگر بدانند که اغلب آثار تمدن چه قبل از اسلام و چه بعد از آن نتیجه فکر و لیاقت و عظمت ایرانیان بوده و هست. و اگر ملتی بیابانی بینما گری ایران آمده بود نه تنها ثروت از این سرزمین برده بلکه از تمدن و علم و فن و نظم ایران استفاده کرده و بهمان اندازه که تعالیم اسلامی برای مسلمین مفید بوده نظامات و قوانین و تعالیم ایران برای آنها نافع بوده و هست، علما و سرداران و حکماء و اطباء و شعراء و نویسندگان و نوازندگان از ایران بوده که علم را نشر داده و فن را تعمیم نموده، فردوسی دارای غیرت و تعصب ملی بود که فضایل و مکارم ایران را نظم و اشخاصی را که قدر عظمت عجم را نمی دانستند آگاه نموده و الحق عجم را زنده کرده که امروز نام او زنده است.

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

امروز فلاسفه دنیا، علماء اجتماع و مقننین در مسئله قصاص و اعدام قاتل يك بحث عمیق و اختلاف شدید دارند که آیا اعدام يك شخص زنده برای انتقام مرده روا می باشد یا نه؟ اگر قتل يك جنایت است قصاص دو جنایت محسوب میشود و آیا این قبیل مجازات برای اصلاح حال بشر ضرورت و تأثیر دارد یا نه؟ بموجب احصائیه و مطالعه بعضی از دول مجازات حبس بیشتر نافع است در جلوگیری از تکرار جنایات، و اعدام چندان تأثیر ندارد زیرا بسی اشخاص هستند که در ارتکاب قتل از جان خود گذشته آماده اعدام می گردند. از این گذشته انتقام در نظر عقلا زشت است و چنانکه بزرگان گفته اند: انتقام عدالت و وحوش است. اگر بگوئیم چنین فلسفه ناشی از شاعر بزرگ ایران بوده آیا باور می کنید یا شاه بیت او را بنگاریم؟

بکین جستن مرده نا بدید سر زندگان چند خواهی برید

هنگامیکه نگارنده اشعار فردوسی را بنظم عربی ترجمه نمودم ادباء مصر از این

بیت که عربی آن نیست بسی تعجب نمودند:

الثار الميت و العظم الريميم تقتل الاحياء ذا اثم عظيم

که آیا در ایران فیلسوفی بوده است که در این معنی سبقت جسته؟ پس اگر بگوئیم فردوسی فیلسوف عالم است مبالغه نکرده ایم. در قبال مذمت انتقام و زشتی کین و نیز برای تعدیل نظامات زندگانی و استحکام قواعد حیات چنین می گوید:

کشی اثر در و بچه اش پروری بدیوانگی ماند این داوری
مبادا که بهمن شود تاجدار بیاد آورد خون اسفندیار

در همه جا گذشت و رأفت مستحسن نیست، زندگانی مقتضیاتی دارد.

برای نظم معیشت با نشر مبادی کرم و سخاء اعتدال را منظور داشته و از

اسراف نهی نموده است

پوش و بنوش و بخش و بده بروز پسین هم ذخیره بنه
مبادا که در دهر دیر ایستی مصیبت بود پیری و نیستی

اگر يك نفر متدین موحد دچار شك و حیرت گردد برای تسلیم بمعتمد خویش آیا بهتر از این بیت پیدا می کند؟

خداوند بالا و بستی توئی ندانم چه ای هر چه هستی توئی

در شاهنامه دین هست و تعلیم هست، فلسفه و دستور زندگانی و رافت و عدل و مروت و شرف و حماسه و غیرت و غرور ملی و اعتدال و حجت و نظم هست خیال هست و غزل هم هست. وصف و تشبیه و نقش و نگار و نغمه و طرب هست و بالاخص جمال بمعنی اعم هست و چون بشر جمال را می پرستندشکی نیست که مظهر آن جمال فردوسی می باشد و او محبوب عالم است. معلم و مربی و مهذب و ناشر فضایل و داعی مکارم و حامل لواء عدل و موجد روح شجاعت است از این که میگذریم مطلوب گروه دیگری را در شاهنامه پیدا می کنیم. آنانیکه از روی ملیح و طلعت مهوش و جمال انسانی لذت میبرند تغزل و معاشقه و داستان سیمین تان و شیرین لبان و صفت چشم سحر فشان و دهان انگبین باورخ پر فروغ و گردن و سینه بلورین و کمر باریک الی آخر اینها همه مورد پسند همان گروه عشق باز است آیا از تغزل بیش از این لذت حاصل میشود که در این بیت است:

یکی دختری داشت خاقان چوماه کجا ماله دارد دو زلف سیاه

این را بر سبیل مثل ذکر کرده ایم و اگر بخواهیم تغزل شاهنامه را نقل نماییم
منجر بتطویل خواهد بود.

عاشق گل و مل و مایل روی نیکویا جو یای منظر زیبا بایک نگاه عمیق جمال
خیالی و جمال حقیقی را از خلال شاهکار فردوسی مشاهده می نماید، جمال از اشعار فردوسی
برای عشاق جمال محسوس و مجسم میشود، بسی طاعت روان بخش و صورت نشاط
پرور بچشم بصیرت می بینند، نکورویان را در هر بیتی ولو فلسفه هم باشد گروه گروه
مشاهده می کنند و در عین حال از تغزل او یک عالم حکمت احساس می نمایند، پس غزل
او حکمت است و حکمت او غزل، مایه های دلربائی را که بشر با اختلاف احوال
و احساسات طالب هستند در شاهنامه موجود است و او باید محبوب عالم باشد.

اگر سرایهوش باشید نغمات طرب انگیز را از همان اشعار که بیک کتاب
جامد درآمده است استماع خواهید کرد، گوش بدهید و تمام مسام بدن را برای تلقی
الجان موسیقی باز کنید، آغوش قلب را برای پذیرائی ترانه های جانفز آنگشاید؛ آیا
بهتر از آن نغمات الحان دیگری هست؟ آلات موسیقی از بین می رود، مطربان و
آنانیکه تارهای دلها را با انگشت خویش تکان میدهند می میرند و نیست میشوند،
انگشت آنها را خاک و مور میخورد، از نغمات آنها اثری نمی ماند، ولی الحان شاعر
ما تازه تازه در ترنم است پس از هزار سال نغمات او عالم را تکان داده از ایران باندلسستان
و از فرانسه بآلمان و از روسیه بامریکا و از ترکیه بمصر رسیده، مردم را بهیجان آورده
از دور و نزدیک دانشمندان و علماء و ادباء گوش و هوش برانه فردوسی می دهند، آمده اند
که با چشم ببینند و با همان چشم هم استماع کنند که هر عضوی با که هر ذره ای از ذرات
بیکر آنان چشم و گوش است که مستعد تلقی شعر فردوسی می باشد. خوب بنگرید و
جمال مادی و معنوی را مشاهده کنید، نقش و نگار بدیع را که عالم را صورت خوب
و تصویر زیبا با الوان مختلفه مملو کرده تماشا کنید. خوب گوش بدهید و نغمات
روح پرور را که ترنم آن سراسر گیتی را بطرب آورده بشنوید. خوب استشمام کنید
و بوی انقاس فردوسی را که نضاراً معطر ساخته استنشاق نمایید که هزار سال بر آن
می گذرد و روز بروز عطر آن فزونی می گردد.

کسی که عالم را معطر و منور ساخته شاعر عالم است.

انسان دو نوع حس دارد، باطنی و ظاهری، با احساس درونی خود انواع لذات معنویه را ادراک و با حس آشکار خویش باقسام زیبائی مادی تمتع میکند صور و نقوش و ظرایف دیگر نظر مردم را مشغول مینماید، مصورین با نقش يك نگار زیبا نظر مردم را میربایند، مجسمه سازان با تراشیدن و ساختن يك تمثال نظر عشاق را خیره میکنند، نغمه پردازان احساسات نهانی را تکان می دهند، شعرا هم در عواطف تأثیر مهمی دارند.

فردوسی تمام این فنون را بشعر آورده، نقش بدیعی پدید آورده و مجسمه از نظم برپا نموده همان نگار و همان مجسمه را روح بخشیده لهذا درحین انشاد اشعار شاهنامه تمام احساسات آشکار و نهان بجنبش می آید گویی بهمان اندازه که عاطفه انسان از آن متأثر می شود چشم و گوش هم مملو و از جمال می گردد، بلکه زبان هم احساس شیرین آنرا می کند زیرا تاثیر آن بیش از باده شورانگیز است و این تاثیر را فقط از باب ذوق ادراک می کنند. بالجمله اشعار فردوسی دارای يك روح لطیف و در عین لطافت مهیج و غرور پرور است و درحین ترنم شخص حساس گمان میکند که روح بزرگ آن شاعر با او تکلم میکند.

نمونه از ترجمه شاهنامه

در شماره سیم از مجلد ۶۷ «المقتطف» که در تاریخ محرم سنه ۱۳۴۴ م ووافق ۱۹۲۵ م طبع شده بود مقدمه راجع شرح حال فردوسی و تعریف شعر فارسی و مقایسه مابین آن و شعر عربی تحت عنوان «الشاعر الفارسی الاکبر» منتشر نمودم - بعد از آن قسمتی از اشعار را جداگانه نشر دادم این قبیل ترجمه تاکنون بالغ بر شانزده هزار بیت شده است و اغلب آن بطور انتخاب نظم شده بود اخیراً تصمیم گرفتم که با وزن مخصوص خود که بحر مقارب است از اول شروع کنم و چند بیتی نیز ترجمه کرده ام که اول آن برای نمونه ذکر میشود.

لاول قیل تحری البلاد «کیومرث» رأس ملوک الامم

اگر موفق شدم قسمت عمده ترجمه جدید را بطور سابق در بزرگترین و بهترین مجلات عرب که «المقتطف» باشد مندرجاً منتشر خواهم نمود تا بعد بطور کتاب طبع شود.